# ادامه مطلب پنجم: انتظار بشر از دین

## مقدمه

در بحث انتظار از دین که بحث پنجم ما است در مبانی اجتهاد قبل از اینکه وارد بحث بشویم چهار تا پنج تا برای تبیین مسأله و یک نکته دیگری هم که ثمره این بحث باشد و آثار این بحث باشد چون اول هم باید بگوییم اشاره بکنم ثمره بحث بخصوص در حوزه فقه این هم یک اشاره‌ای به آن بکنیم.

## مقدمه ششم: ثمره بحث انتظار از دین

به‌عنوان مقدمه ششم که نمونه‌هایی از ثمره بحث ثمره فقهی بحث این هم توجه به آن داشته باشیم که ارزش و جایگاه بحث روشن بشود عرض شود که من به‌عنوان‌مثال به بعضی ثمرات فقهی اشاره می‌کنم عمده‌ترینش این است که انتظار بشر را اگر ما گفتیم انتظار ما از دین در محدوده بیان روش‌ها نیست یعنی اگر کسی گفت که انتظار یعنی بگوییم که ما از دین انتظار بیان روش‌های هرمنوتیک برای قلمرو غیرعبادی نداریم کسانی هستند تا این حد هستند اگر گسی این‌جوری بگوید ما در حوزه زندگی طبیعی و قلمروهای متعارف معیشت نیاز به دین نداریم نیاز ما به دین در قلمرو مثلاً عبادات است شیوه‌های عبادی است مثلاً عقل بشر به هیچی قد نمی‌دهد یعنی کاملاً بابش بر انسان مسدود است که تفاصیل مثلاً عبادات و این‌ها باشد آنجا جای نیاز ما به دین است و انتظاری که ما از دین داریم این است که در این قلمرو به ما راه و چاه را نشان بدهد اگر کسی این‌جور گفت یعنی وجه نیازش را به دین و انتظارش را از دین این شکل تبیین کرد خوب ثمره‌اش در فقه خیلی ظاهر است آن‌وقت گفته می‌شود که ما در فقه آن روایات و تفاصیلی که مثلاً در معاملات داریم در بخش‌هایی از این قبیل داریم این‌ها همه بحث‌های ارشادی هست و مال آن زمان شارع است و لذا در زمان ما وجهی ندارد که از این‌ها به‌عنوان امور تعهدی پیروی بکنیم این را گفته‌اند آقای شبستری و خیلی‌ها هستند به نحوی آقای بازرگان مثلاً در اواخر این سمت‌ها یک مقدار چی کرده بود اکثر این ابواب فقهی روایاتش می‌شود روایات پزشکی بنا بر یک نظر روایات پزشکی هم یک بحث است ببینید ما یک پیش‌فرض و چیز دیگری در باب انتظار از دین داریم که گفته می‌شود ما از دین انتظار پاسخگویی به نیازهای طبیعی و بهداشتی و پزشکی نداریم این مثلاً یک دیدگاه است که آن با این تداخل دارد اگر کسی بگوید که دین برای این نیامده و من هم نباید این انتظار را از دین داشته باشم که بیاید مسائل بهداشتی یا پزشکی را برای من بیان بکند بگوید این خاصیت را دارد آن دارو این اثر را دارد اگر این اصل برای کسی اثبات شد خود این می‌شود قرینه عامه یک تعبیر اصولی یک پیش‌فرضی می‌شود و قرینه عامه‌ای می‌شود که همه روایات که در باب طب اسلامی به اصطلاح آورده که مثلاً سرکه بخور روایات زیادی داریم که سرکه بخور از این دست روایات که کم هم نیست در همه این‌ها حالت مولویت می‌آید به سمت ارشادی همه این‌ها می‌شود ارشادیات که این ارشادیات هم البته یک وقتی خودش ارشاد به یک امر مطابق زمان است یک وقتی می‌شود ارشاد به یک امر واقعی که همیشگی است ولی به‌هرحال جزء دین نیست این پیش‌فرض و این نوع انتظار خاص موجب می‌شود که یک باب وسیعی از روایت پزشکی از حوزه دین و قلمرو مولویت و تشریع برود بیرون بشود جزء ارشادیات حالا اما أن یکون ارشادا الی ما فی ذلک الزمان یا اینکه نه ارشاد همیشگی است مثلاً این در آنجا البته دومی معتقدانی هم دارد ابن خلدون در مقدمه‌اش همین را می‌گوید ممکن است بعضی از فقهای ما همین عقیده را داشته باشند که می‌گوید این را بخورید آن را نخورید این این خاصیت را دارد ندارد این‌ها جنبه‌های ارشادی داشته این مثل این است که امام در مقام این‌ها یعنی در مقام مولویت و تشریع نبوده اصلاً علمایی ما قدیم داشتیم که خیلی متداول بوده که عالم یک شهری یا یک منطقه‌ای در کنار این‌که احکام دینی و این‌ها را می‌دانست در کنار این‌ها هم کتاب‌های پزشکی و این‌ها را هم داشت به نحوی یک حکیم هم بود یعنی نوعی طبابت هم می‌کرد خیلی هم چیز مؤثری هم بوده یعنی مردم هم نیاز پزشکی به او داشتند هم نیاز روحی و این خودش مؤثر است در اینکه مردم بیشتر مراجعه بکنند و استفاده بکنند امام هم در واقع وقتی که من تأیید نمی‌کنم فرض می‌گوید.

بنا بر این دیدگاه، در قسم دوم امام وقتی که دارد می‌گوید که پنیر را با گردو بخورید یا قبل از آغاز غذا یک کمی نمک بخورید و امثال این‌ها این مثل آنجا نیست که می‌گوید نماز شب را این‌جوری بخوانید یا اینکه حدود را این‌جوری اجرا بکنید تشریع در آن نیست این بیان ارشاد به یک امری است حالا یا ارشاد به آن مقبولات عصرشان یا ارشاد به یک چیزی که عمیق‌تر هم هست ولی صرف اینکه یک چیز عمیق‌تری بیان می‌کند معنایش این نیست که اینجا عقاب و ثوابی هست اینجا مثلاً مولویتی دارد اعمال می‌شود همین جا اصلاً ممکن است کسی بگوید نه از دین انتظار این را می‌توانیم داشته باشیم که حتی در این حوزه وارد بشود این دومی بود آن اولی از این هم فراتر است می‌گوید ما اصلاً همه آنجاهایی که دین و در بیان و سنت و سیره وارد شده‌اند به حوزه‌های زندگی طبیعی و اجتماعی و سیاسی این‌ها همه جزء ارشادیات می‌شود گاهی از این هم جلوتر رفته تا حد مقام امامت است دیگر در همان حکمت و حکومت آقای حائری که راجع به ولایت و این‌ها بحث کرده نه تنها می‌گوید که ولایت‌فقیه در زمان غیبت اگر عالمی این‌جوری پیدا بکند دنبالش برود این از باب این است که آدم خوبی است و پیدایش بکنید ارشاد به یک چیز است نه مولویت است می‌گوید حتی شأن حکومت ائمه هم شأن الهی نیست کسی از پیغمبر بهتر نبود که همه دورش جمع شدند و شد حاکم این‌جور چیزی گفته شده که ما می‌گوییم معاذ الله اینجایش را دیگر به هیچ نحو قبول نداریم می‌خواهم بگویم این‌جوری است.

این نوع پیش‌فرض که می‌گوید انتظار ما این است و این انتظار وقتی که مدلل شد و اثبات شد ناگهان می‌بینیم که پیش‌فرض و قرینه‌های لبیه خارجی‌ می‌شود که مثلاً هزار روایت را از گردونه تشریع و مولویت بیرون می‌برد و کلی احکام را بیرون می‌برد گاهی حتی در معارف بالاتر از احکام معارف اعتقادی هم تغییر می‌دهد این دو تا ثمره کار است که حالا یکی در روایات بهداشتی و پزشکی و نیازهای جسمی و طبیعی است آن بالایی‌اش در یک سطح بالاتر است که اصلاً بگوید نیازهای زندگی اجتماعی و سیاسی هم دین وارد جزئیات و روش‌ها و شیوه‌ها می‌شود گاهی می‌گوید حتی کلیاتش هم به هم ربط ندارد به خودشان ربط دارد و البته ممکن است کسی احتمالات بالاتری بدهد بگوید که انتظار ما از دین فقط این است که آن حس این‌جوری که در مسیحیت و این‌ها هست آن حس قدسی و تعلق به آن عالم را در انسان زنده می‌کند حتی این وجود و ریزه‌کاری‌های عبادی هم می‌گوید جزء انتظار از دین نیست چیزهایی است که به‌عنوان ارشاد از این طریق‌ها می‌شود رفت ولی اصل همان چیزی است که وجود دارد یعنی حتی ممکن است که معاذ الله کسی از این هم بیاید جلوتر و بیان روش‌های ضمنی و اجتماعی و از این‌ها بیاید بالاتر بگوید که شأن دین و انتظار از دین بیان شیوه‌های خاص حتی عبادی هم نیست اگر این را انتظار بکند آن‌وقت حتی عباداتش هم می‌شود ارشادیات که روحش می‌شود یک چیز دیگری این دامنه را می‌شود همین‌طور گسترش داد یعنی دیدگاه‌های مختلف در انتظار از دین حالا مثال دیگری که می‌شود اینجا این پیش‌فرضی بود که می‌گوییم که در قلمرو فقه می‌آید تأثیر می‌گذارد و به همین دلیل هم می‌گوییم که انتظار ما از دین جزء مبانی اجتهاد است هم اجتهاد به معنای عام هم اجتهاد فقهی یعنی جزء فلسفه فقه می‌شود و مثال دیگری می‌شود باز از این نوع پیش‌فرض‌هایی که انتظار را تغییر می‌دهد آورد بحث همین نگاه‌ها است الان هم این نگاه این دیگر حالا خیلی هم زیاد پرت نیست چون نکته مقابلش هم حتی در میان فقهی و این‌ها هم ممکن است کسانی باشند آیا انتظار ما از دین این است که دین درباره احساس یا درباره تربیت یا چیز دیگر یک نظامی وجود داشته باشد یک مجموعه احکام منسجمی که در یک سیستم قرار می‌گیرد و می‌شود از آنها تعبیر سیستم کرد این نوع انتظار از دین داریم اگر این انتظار از دین باشد و بگوییم در دین این‌جور چیزی شأن دین هست انتظار از دین هم می‌دهد آن‌وقت اجتهاد ما می‌شود نظام سازی که مرحوم شهید صدر می‌گوید ولی ممکن است کسی بگوید نه از دین انتظار نظام سازی و نظام‌پردازی نمی‌رود این هم پیش‌فرض‌هایی است که مؤثر است شأن دین ارائه نظام‌های خاص است این هم دو نظر است و البته معنای نظام هم خودش طیفی دارد که جای خودش باید بحث بکنیم اگر آن را بگوییم آری یک جوری می‌رویم سراغ روایات و دسته‌بندی و تنظیم و این‌ها اگر بگوییم نه دیگر آن جایگاهی پیدا نمی‌کند این هم یک مثالی است که می‌شود زد.

### نتیجه

بنا بر این پیش‌فرض، این نکته را می‌گفتیم بهتر بود که در واقع برای ورود در بحث که این بحث از مباحثی است که تأثیرات گسترده‌ای می‌تواند در اجتهاد و فهم متون و تفسیر متون بگذارد این هم یک نکته دیگر نکته بعدی که با همین پیوستگی دارد نکته هفتم می‌شود ببینید روی امکان ضروریات بحث شده که بخشی از این پیش‌فرض‌ها موجب انکار ضروریات می‌شود.

در انکار ضروریات یک بحث دقیق فقهی وجود دارد که بیاید ضروریت یک حکم را انکار بکند نگوید که من این حرف را قبولش ندارم حجاب جزء ضروریات است من قبولش ندارم نه کسی بیاید بگوید که من خدا و پیغمبر را قبول دارم ولی این ضروریت دین ندارد انکار ضروری می‌کند این ضروریت را انکار می‌کند این اختلاف است که اگر کسی آمد انکار ضروری نکرد بلکه انکار یک ضروریت حکم را کرد اصلاً یک حکم ضروری نیست و از دین نیست و به این دلیل هم من نفی‌اش می‌کنم و لذا می‌گویند که انکار ضروری دو نوع است انکار با فرض تسلم ضروریت نوع دوم انکار ضروریت حکم است می‌گوید من که این کار را می‌کنم ضروریتش را قبول ندارد اصلاً جزئیتش را نسبت به دین قبول ندارم آن اولی موجب ارتداد می‌شود دومی نه محل بحث است و بخصوص نظر کسی مثل حضرت امام که می‌فرماید این برمی‌گردد به وقتی انکار ضروریات موجب کفر و ارتداد می‌شود که برگردد به انکار رسالت به انکار آیه‌ها و این دیدگاه آن‌وقت معلوم نیست نه این‌جور چیزی اگر بین خودش و خدا حجت دارد توجه کردید و دلیلی دارد که دارد ضروریت را نفی می‌کند معلوم نیست که موجب ارتداد بشود مگر اینکه برگردد به انکار رسالت و امثال این بنابراین یک بحث فقهی اینجا وجود دارد و خود این از ضروریات نیست که این را قبول نکرد از جرگه دین خارج بشود این هم بحثی است که ما به آن اشاره کردیم و جای بحث دارد اینکه یک کسی حجاب را انکار کرد زمان رضاخان آن‌وقت شعری هم گفت که شعرش یادم نیست می‌گوید قسم می‌خورد که حجاب جزئی از دین نیست و پیغمبر مرسل مثلاً این را نگفته و این را نمی‌خواست بگوید خوب این به پیغمبر قسم می‌خورد و به همان مقدسات قسم می‌خورد که نه این جزء دین نیست این قطعی نیست که این را ارتفاع اقتدار به حساب بیاوریم محل کلام و بحث دو تا قول وجود دارد و ممکن است این اقتدار نباشد این هم یک نکته که اینجا مطرح شد.

## مقدمه هفتم: ارتباط بحث انتظار از دین با مباحث دیگر

نکته‌ای که در ادامه این باید به آن توجه بشود این است که با توجه به نکاتی که مطرح شد بحث انتظار از دین در واقع با توجه به فرض‌های گذشته می‌توانیم بگوییم با چند مبحث دیگر ارتباط دارد:

1. ارتباط با بحث هرمنوتیک که در مقام تفسیر از دین می‌گوید این انتظارات تأثیرگذار است؛

2. یکی بحث نیاز به دین

3. یکی هم قلمرو دین

این بحث انتظار از دین با هر یک از این حوزه‌ها ارتباط دارد از یک جهت با بحث هرمنوتیک ارتباط دارد برای اینکه هرمنوتیک نسبیت‌گرای گادامری هرمنوتیک چیزی است که طبق توضیحات قبلی می‌گوید که اصلاً شما وقتی می‌خواهید فهم بکنید متون دینی را با یک پیش‌فرض‌ها و پیش دانسته‌ها و انتظارات و سؤالات و نگرش‌هایی می‌روید سراغ این. پس این‌ها تأثیرگذار در این است.

یک بحث از جهت دیگر هم ارتباط دارد با بحث نیاز به دین از طرف دیگر؛ ما برای چه به دین نیاز داریم و نیاز ما در چه جهتی است به دین و در نتیجه بحث قلمرو دین حالا نیاز به دین و قلمرو خود این‌ها هم خیلی مفصل است ولی به‌هرحال با این مباحث سه‌گانه یا دوگانه ارتباط دارد پس جامعیت هم ارتباط دارد منتهی جامعیت هم خودش به قلمرو دین برمی‌گردد بله با آن هم ارتباط دارد و لذاست که این رو ابعاد بودن مسأله هم باید مورد توجه قرار بگیرد.

## مقدمه هشتم: علل دینداری و گرایش به دین

مقدمه هشتمی که در اینجا باز اشاره می‌کنیم تا وارد بحث بشویم علل دینداری و گرایش به دین این علت دینداری و گرایش به دین از دو زاویه می‌شود مورد بحث قرار بگیرد توجه کردید:

یکی اینکه دلایل خارجی و علل خارجی که افراد را و جوامع را به سمت دین سوق داده بررسی بکنیم؛

یکی اینکه آن دلایلی که یعنی علل دینداری با نگاه واقع‌بینانه و تحلیل بینانه و تحلیل رویدادها بررسی می‌کنیم و حق و باطل را نمی‌خواهیم تبیین بکنیم.

می‌گوییم به چه دلیل بشر و انسان‌ها به سمت دین سوق پیدا می‌کنند نگاه تحلیل واقع خارجی است اما یک وقتی هم هست که نگاه این است که به چه دلیل منطقی باید به دین گرایش پیدا کرد و دین را پذیرفت در بحث اول این است که چرا به دین گرایش پیدا کرده‌اند و پیدا می‌کنیم که این چرا معلوم نیست همیشه منطقی باشد و درست باشد اینجا سؤال این است که نگاه واقع‌بینانه انسان‌ها در عمل افراد و جوامع به دین تمایل پیدا کرده‌اند این دلیل پدیده‌ای که ما در تاریخ و در جوامع مختلف دیدیم دلیلش چیست ولی در این رویکرد دوم رویکرد منطقی داریم می‌خواهیم ببینیم که چرا اصلاً ما باید تمایل پیدا بکنیم آیا دلیل منطقی استدلالی وجود دارد چون ممکن است که عملاً افراد گرایش پیدا کرده‌اند ولی گرایششان برحسب جهلشان است آن بحث اول یک بحث جامع شناختی روان‌شناختی است که در اینجا خیلی کار شده ما هم نمی‌خواهیم وارد آن بشویم علل گرایش به دین توجه کردید که حالا نظریاتی دیگران دارند و من نمی‌خواهم وارد آن بشوم.

### نظریه جهل

بعضی می‌گویند علت گرایش به دین همان جهل است همان مرحله ابتدایی، آورده که مرحله دین و مرحله فلسفه و علم دیگر تحول جوامع را به این شکل تفسیر کرده که مرحله ابتدایی بشر مرحله جهلش هست که دین است بعد می‌آید مرحله فلسفه و نظریه‌پردازی‌های ذهنی است و عصر جدید هم عصر علم است عامل دینداری را برمی‌گرداند به جهل انسان یا به ترس انسان چون می‌گوید که انسان در این دنیا همه‌چیز دستش نیست و دائم می‌ترسد می‌خواهد یک مستمسکی پیدا بکند.

### نظریه فقد

یک نظریه، نظریه فقد است چون انسان وقتی که ندارد برای رفع کمبودش عامل خدا و این‌ها پیدا می‌کند یا بحث طبقات است می‌گوید اصلاً حرفی که مارکسیست‌ها و این‌ها می‌زنند می‌گوید انسان وقتی در این طبقه اجتماعی قرار می‌گیرد اقتضای این طبقه این است که نوعی دینداری پیدا می‌کند نسبت به این‌ها و علل و عوامل دیگری که راجع به آنها کتاب‌های زیادی نوشته شده و جدای از بحث ما است ولی به‌هرحال اینجا ما در واقع نیاز به دین را از این زاویه‌ها تحلیل می‌کنیم بنا بر هر دیدگاهی که به یک عاملی برمی‌گردد.

 البته یک دیدگاه‌های ترکیبی هم هست بعضی‌ها گفته‌اند این‌ها همه‌اش با هم است یا گاهی این است گاهی آن دیدگاه‌های انحصاری یکی دو تا هم باید باشد پنج شش تا دیدگاه انحصاری است و برخی دیدگاه‌ها هم حالت ترکیبی دارد هم این است هم آن است گاهی این است گاهی آن است ترکیبی هم دو نوع است گاهی می‌گوید که در یک جامعه و یک فرد این‌ها با هم دخالت دارد یا می‌گوید نه در جوامع و افراد متفاوت است در او یک چیزی آمده در او یک چیز دیگری این یک رویکرد است این رویکرد البته خودش بد این نیست این هم عرض بکنم خود این رویکرد دو نوع است یکی علت اصل دینداری و گرایش به دین است یکی تقویت و رواج دینداری است این تفکیک را باید اول بگوییم چرا بعضی از افراد به آن گرایش پیدا می‌کنند اگر چرایی از اصل باشد این نظریات مطرح است.

### نظریه فطرت و عقل

پس اصل تمایل به دین بنا بر نظریه آنها به این نظریات برمی‌گردد که ما البته این را اشاره بکنیم که ما می‌گوییم که هیچ‌کدام این‌ها نیست و علت اصلی‌اش هم همان علت فطرت و عقل است یعنی یک دلیل منطقی اینجا وجود داشته که بعد توضیح می‌دهیم آنها نیست البته آنها نفی کلی‌اش خیلی ضرورتی ندارد ممکن است یک مقداری عامل تقویتی باشد این یک بحث این است که اصل دینداری به کجا برمی‌گردد پنج شش نظریه در غرب شکل گرفته ما هم نظریه خودمان را عرض کردیم یک بحث این است که اصل دینداری را بگوییم که به دلیل کثرت عقل است نه چیز دیگری ولی یک عوامل ثانوی می‌آید این دینداری را رواج می‌دهد تقویت می‌کند تو محیط‌ها هم فرق می‌کند قبل از انقلاب با بعد از انقلاب تو همین بیست سی سالی که ما یادمان می‌آید و موج گرایش به دین شدت و کاهش پیدا می‌کند تو یک کشوری یک منطقه‌ای یک جامعه‌ای آن‌وقت در تقویت و رواج دینداری اینجا ما ممکن است که عوامل فراوان دیگری عوامل فراوانی غیر از عامل فطرت و عقل تأثیر دارد از جمله همان عواملی که آنها گفته‌اند این یکی از بحث‌هایی است که گاهی ما آن نظریات را که نفی می‌کنیم کلاً می‌گوییم این‌ها نقشی ندارد هیچ نقشی ندارد من به نظرم می‌آید که این واقعیت این‌طور است که ما در تحلیل اصل واقعیت دینداری ممکن است آنها را جواب بدهیم و بگوییم که پایه اونجوری دارد ولی در اینکه آن را تقویت بکند یا توسعه بدهد یا جهتش بدهد آن عوامل دیگر فقر و ترس و این‌ها مانعی ندارد این دخالت دارد در کاهش و افزایش آن چیزها آنچه مرحوم شهید مطهری نوشته که علل گرایش به مادیگری در واقع آن نکته مقابل همین است یعنی این‌ها دو را یک می‌کرد یک عوامل ثانوی روان‌شناختی اجتماعی سیاسی اقتصادی فرهنگی وجود دارد گر چه سازنده اصل گرایش به دین در انسان نیست گرایش به دین یک گرایش عمیق فطری است اما این عوامل ثانوی روان‌شناختی جامعه‌شناختی سیاسی فرهنگی اقتصادی سیاسی و خانوادگی و محیطی این هفت هشت نوع عامل در شدت و ضعف و کاهش و افزایش دینداری خانواده و جامعه قطعاً مؤثر است قطعاً این عوامل مؤثر است از عوامل مثل همان در روایات هم دارد می‌گوید که خدا را خوب باید بفهمی وقتی که تو کشتی غرق شدی هیچ راه نجاتی نداری ترس مطلق است آنجا این فطرت شکوفا می‌شود باز می‌شود آنجا می‌فهمی یعنی چه خوب معلوم می‌شود ترس دخالت دارد در اینکه آدم بفهمد حتی آن جهل هم جهل به اینکه چیزهای دیگری را آن اصل را بیشتر به آن توجه بکند خیلی نمی‌شود این را نفی کرد اصلاً خود این علم‌های ریاضی آدم را گم می‌کند تو اصواب. علوم ظاهری آدم را تو اصواب گم می‌کند به این معنا که تفسیر بکنیم آن هم یک وجهی دارد این علوم ظاهری ما را تو اصواب گم می‌کند و لذا آن‌وقت از آن مبدأ اصلی غفلت پیدا می‌کنیم حتی محیط می‌گوید روستایی هم می‌گوید ابن خلدون هم دارد یا بزرگانی می‌گویند روستاییان به اخلاق حمیده نزدیک‌تر هستند برای اینکه زندگی شهری تو آن عرض گفته می‌شود زندگی شهری یک زندگی رقابت و تکامل و هر کسی به فکر خودش باشد این از او در می‌آید وقتی از این فاصله می‌گیرد به آن خفای اخلاقی نزدیک‌تر است فطرت راحت‌تر شکوفا می‌شود بازگشت به طبیعت همین‌طور است شما وقتی بروید به متن طبیعت اصلاً به شما احساس‌های معنوی دست می‌دهد و لذاست که من الان می‌خواهم این را تأکید بکنم که آن نظریات ولو اینکه باطل است وقتی بخواهیم بگوییم که دینداری را به‌عنوان عامل اصلی دینداری به شمار بیاید و تحلیل بکنیم بر اساس آن عامل این غلط است ولی یک عامل ریشه‌ای‌تری وجود دارد اما این معنایش در این نیست که در سطوح رویین و در مراتب ظاهری آنها تأثیر ندارند بلکه آنها و خیلی چیزها غیر از آنها تأثیر دارند هم در مادیگری هم در دین خود اینکه همان علل مادیگری که در آنجا آمده مرحوم شهید صدر پنج شش تا آورده‌اند خوب این‌ها درست است و حس دینداری را ضعیف می‌کنند نکته مقابلش همین‌طور است اینکه در یک منطقه‌ای روحانیت سالم باشد مردم طبیعتاً به سمت دین باشند یا روحانیت خرابی باشد دینداری را ضعیف می‌کند این مثال خیلی واضح قضیه است و اینجاست که ما باید توجه داشته باشیم که در مقام ترویج دینداری شناخت عوامل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و تنظیم آنها برای اینکه دینداری را تقویت بکند این امر مهمی است این اصلاً جزء وظائف حکومت می‌شود جزء وظائف روحانیت می‌شود یعنی ما در مقام تبلیغ یک وظیفه نداریم که بگوییم بلکه وظائف دیگری هم داریم که علل و عوامل نهان جامعه‌شناختی و روان‌شناختی را ترک بکنیم و آنها را هم در تقویت دینداری به کار ببریم این یک بابی است خودش این را من رها می‌کنم بقیه‌اش را شما که بحث‌ها را دنبال می‌کنید داشته باشید این یک بابی است که جنبه فقهی دارد از نظر فقهی ما در امر و نهی یک وظایفی داریم ولی در تنظیم این عوامل چه وظایفی داریم خانواده وظایفی دارد ببینید تو بحث تعلیم و تربیت خیلی می‌شود کار کرد این بابی است از آن ابوابی باز می‌شود و بعد فقهی دارد و بعدهای دیگری هم پیدا می‌شود این علل و عوامل دینداری است که در آن رویکرد اول خیلی کار شده منابع و کتاب‌های فراوانی هم جامعه شناسان خیلی کار کرده‌اند بعد تو جامعه‌شناسی دین بحث می‌شود این جای این در جامعه‌شناسی دین است کم‌وبیش هم حالا انگلیسی و این‌ها خیلی کار شده با همین رویکرد خودشان و ترجمه هم شده و شاید ما هم در آن پژوهشگاه یک کتابی در این زمینه داشته باشیم این می‌شود جامعه‌شناسی دین گاهی هم جامعه‌شناسی دینداری گفته می‌شود و مربوط به همان قلمرو اول می‌شود که جای بحث فراوانی دارد اما آن بحث دوم دیگر انشاءالله بعد.